

بررسی نگرش مولوی به ویژگی‌های بهشت در کتاب مثنوی

فاطمه بیت سیاح

کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، مدیر متوسطه دوم شهرستان حمیدیه

چکیده

انسان برخوردار از نیروی تعقل و اندیشه، از آغاز آفرینش همواره به دنبال دستیابی به کیستی خود، خاستگاه و مقصد خود است. «بهشت»، کمال مطلوب و غایت آرزوی همه مؤمنان و خداجویان، در کلام آسمانی مکرراً وعده داده شده و از این رو با تهذیب نفس و تزکیه باطن پیوسته در طلب آنند. از زمان ورود اسلام به ایران، ادب فارسی از جلوه‌های قرآن و حدیث و حقایق دینی تأثیر یافت. «بهشت» نیز که در زمره همین جلوه‌هاست، از عناصری به شمار می‌آید که بستر وسیعی برای تصویر آفرینی در ادب فارسی ایجاد نموده است. مولوی، شاعر و عارف بزرگ ایران که مثنوی خود را با یادکرد خاستگاه آغازین و حسرت بازگشت بدان شروع نموده، به بهانه‌های مختلف، اشاره‌های گوناگونی به بهشت و متعلقات آن دارد. این مقاله قصد دارد تا با کاوشی در مثنوی معنوی شریف، تعلیمات و دیدگاه‌های ادبی عرفانی مولوی را در سایه‌سار مفاهیم بهشتی به بوتۀ تحقیق گذارد. دستاورد پژوهش، نشان می‌دهد که بهشت مورد نظر مولوی، اعمال نیک و پسندیده‌ی آدمی است، که صوفیان از آن به بهشت دل تعبیر می‌کنند.

واژه‌های کلیدی: انسان، بهشت، مثنوی، معنوی، عرفان، تعلیم

مقدمه

ادبیات فارسی، پیشینه ای دیرینه دارد، که در پهنه‌ی آن همه جا نشانه‌هایی روشن از خدانشناسی و عرفان به چشم می‌خورد. گواه این سخن اندرزها و سخنان ژرف بزرگان ایران زمین است، که از سنگ نبشته‌ی باستان تا عارفانه‌ها و عاشفانه‌های مولانا، گسترده شده است. در این جا سخن از عرفان، خودشناسی، خدانشناسی و رستگاری انسان است، بر این بنیاد بایسته است بگوییم، "شکوفایی ادبیات عرفانی-تعلیمی، به ویژه شاخه‌ی منظوم آن، در سده‌ی هفتم هجری بوده و در این وادی، نام بزرگانی چون: ابوسعید ابی‌الخیر، سنایی غزنوی، عطار نیشابوری، اوحدی مراغه‌ای، عراقی و سعدی می‌درخشد." (مالملی، ۶۶: ۱۳۸۵) اما آنکه بیش از همه فکر بشر را درباره‌ی زندگی بعد از مرگ به کنکاش واداشته، مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، متخلص به مولوی است. وی در آموزه‌های تعلیمی و عرفانی خود از جمله مثنوی به مقوله‌ی رجعت و بازگشت انسان به سرای دیگر، که از آن به بهشت یا جهنم تعبیر می‌شود، پرده برداشته و با شیوه‌ی خاص خویش در مثنوی که بهره‌مندی از تمثیل است، به بهشت و جهنم تجسمی عینی گونه می‌بخشد. مولوی با تأثیرپذیری از قرآن و تعالیم اسلام، از عناصر بهشتی به شیوه‌ای که خاص لحن و بیان اوست، در شعر بهره برده تا آموزه‌های خود را هر چه مستندتر و ملموس‌تر به مخاطبین خود القا نماید. در شش دفتر مثنوی تصاویر گوناگونی از بهشت یافته می‌شود که برخی اقتباس مستقیم از قرآن و حدیث است و گاهی نیز غیرمستقیم با تأثیرپذیری از این سرچشمه‌های زلال معرفت، اقدام به تصویر آفرینی کرده است. آن چه در این مقاله بدان پرداخته شده، نگرش مولوی نسبت به این خاستگاه آغازین و مقصد غایی عالی است.

۱-۱- پیشینه تحقیق

موضوع بهشت و دوزخ از موضوعاتی است که در کتب و مقالات و تفاسیر مختلف از جنبه‌های گوناگون بررسی شده است. در شعر و نثر فارسی نیز صاحبان آثار و افکار، نقطه‌نظرات خود را بر پایه‌ی مشرب فکری خود بیان کرده‌اند و بعضاً توسط پژوهش‌گران مورد نقد و تحلیل قرار گرفته است:

- بازتاب بهشت و جهنم در متون منشور عرفانی از آغاز تا پایان قرن هشتم عرفانی، پایان‌نامه‌ی ارشد سعیده محمودآبادی، دانشگاه ارومیه، ۱۳۹۴.
 - توصیف بهشت و تجلیات آن در شعر فارسی تا قرن هشتم هجری، پایان‌نامه‌ی ارشد زهره غریبی، دانشگاه اصفهان، ۱۳۸۱.
 - جلوه‌های بهشت و دوزخ در شعر و ادب فارسی، مقاله‌ی احمد احمدی بیرجندی، مجله مشکوه، ۱۳۷۵.
 - بهشت و دوزخ در شعر شاعران فارسی تا جامی، پایان‌نامه‌ی ارشد منوچهر روستاییان، دانشگاه تهران، ۱۳۶۲.
 - بهشت و دوزخ در مثنوی معنوی، پایان‌نامه‌ی ارشد زهره محمدی‌فرد، دانشگاه آزاد فیروزآباد، ۱۳۸۱.
- موارد فوق نگرش‌هایی کلی به مقوله‌ی بهشت و جهنم دارند. نگارنده در مقاله‌ی حاضر زاویه‌ای متفاوت با تحقیقات مذکور برگزیده و بدان پرداخته است.

۱-۲- ریشه‌شناسی و باور به بهشت

بر پایه‌ی مطالعات صاحب‌نظران تاریخ ادیان، نخستین مردمانی که اعتقاد به جهانی دیگر و پاداش و عذاب اخروی را مطرح نمودند، ایرانیان باستان بودند. امروزه واژه‌ای که در زبان فارسی برای این جایگاه ابدی نیکوکاران به کار می‌رود، بهشت است. از همین روی است که واژه‌ی *paradise* در انگلیسی و فردوس در عربی، از زبان ایرانی باستان *pairi-daēza* به زبان‌شان راه یافته است و در فارسی پردیس و پالیز از آن آمده است. این واژه به معنی "محوطه حصاردار" است و اشاره به پردیس‌ها و باغ-هایی دارد، که هخامنشیان برای شکار و تفریح داشتند و در نزد یونانیان به بهشت تعبیر شده است. اما در خود اوستا به بالاترین مرتبه بهشت گرومانه *garō.nəməna* یا خانه سرودها می‌گفتند و کسی را که مزدا با پندار، گفتار و کردار نیک حمایت کند، مسیرش به خانه سرودهای اهوره مزدا خواهد بود. گفته می‌شود که بهشت میراث وهومنه بوده است و پاداش کردارهای انجام شده برای اهوره مزدا، منجر می‌گردد که روح توسط وهومنه به بهشت برود.

اما در مورد واژه بهشت باید گفت که خود این واژه در ایرانی باستان صفت برترین از اوستایی *vahišta* به معنی "بهترین"، و در هندی باستان *vasiṣṭha* و در پهلوی *vahišt* شده است. واژه‌های دیگر عربی دخیل در فارسی چون کوثر (چشمه‌ای در بهشت)، جنت (بهشت و دار النعیم) و روضه (باغ و گلستان)... نیاز به ریشه‌شناسی درست در زبان عربی دارند که به جهت در دسترس نبودن منابع در اینجا مورد بررسی ریشه‌شناختی قرار نگرفته‌اند.

۲- بهشت در مثنوی مولوی

۲-۱- نام‌های بهشت

در مثنوی از نام‌ها و معانی بهشت توصیفات شایسته‌ای شده است:

ارم: این نام در قرآن کریم، سوره‌ی فجر، آیه‌ی ۷ آمده است: *إِرمَ ذاتِ العِمَادِ، أَلتی لِم یُخَلَق مِثْلُهَا فی البِلَادِ*، شهر ارم که دارای ساختمان‌های بلند و مستحکم بود. مفسرین درباره‌ی آن گفته‌اند که ساخته و پرداخته‌ی شداد، جبار مشهور قوم عاد است که به تقلید بهشت موعود آن را ساخته بود (رجوع کنید به: ابوالفتوح، ج ۵، ص ۵۲۲). در ادبیات فارسی غالباً بهشت و باغ و بوستان آمده است:

سرّ گبر کور، نا مذکور به دود دوزخ از ارم مهجور به

(مولوی، ۱۳۶۸، ۱: ۳۷۲۲)

در بیت بالا، ارم در معنای بهشت و نقطه‌ی مقابل دوزخ به کار رفته، گوید سرّ کافر کور ناگفته بهتر است و بهتر است که دود دوزخ از باغ ارم دور باشد. در بیت بعد نیز ارم به معنای باغ بهشت آمده:

گفت خر گر در غمم گر در ارم قسمت حق کرد من زان شاکرم

(همان، ۱۳۶۸، ۵: ۲۳۵۶)

جنان، جنت:

جمع جنت به معنی بهشت؛ مولوی لفظ جنان (به کسر جیم) را به معنی بهشت ها و بوستان ها استعمال کرده در مواردی نیز «جنان» مشبّه به واقع شده است. از جمله در داستان اعرابی که بارگاه پادشاه را به صدر جنان تعبیر نموده گوید: در ازای طلب نان، تحفه بر پادشاه نان آوردم، همان، نانی که آدم را از بهشت بیرون راند، مرا به بهشت راند و با بهشتیان درآمیخت:

آب آوردم به تحفه بهر نان بوی نانم برد تا صدر جنان

(همان، ۱۳۶۸، ۱: ۲۷۹۸)

مرغزاری سبز مانند جنان سبزه رسته اندر آن جا تا میان

(همان، ۱۳۶۸، ۵: ۲۴۳۱)

علاقه انسان به خیال همانند بالی است که به وسیله آن می تواند به سوی حقیقت پرواز کند، اگر با آن بال خیال در پی خواسته های نفسانی رود، آن بال کنده شده، انسان لنگ می شود و خیال از او می گریزد. مولوی توصیه می کند که بی حساب به دنبال هواجس نباید رفت، بال خویش را باید نگاه داشت تا آن بال علاقه او را به جنان یعنی بهشت بکشد.

با تو او چونست هستم من چنان زیر پای مادران باشد جنان

(همان، ۱۳۶۸، ۵: ۸۸۴)

در حدیث آمده که «الجنة تحت اقدام الامهات» که بیت مذکور بالا، اشاره مستقیم بدین حدیث است. اشارات متعددی نیز به داستان رانده شدن آدم از بهشت در مثنوی وجود دارد:

چون کنون می رانیم تو از جنان جبرئیل سجد می کردی به جان

(مولوی ۱۳۶۸، ۵:)

آن که طالب جنت است باید استعداد آن را داشته باشد:

تاز جنت زندگانی زایدت اول استعداد جنت بایست

(مولوی ۱۳۶۸، ۴۴۳۴: ۶)

مولوی از روضات هو سخن گفته و آن را معادل بهشت های الهی و جهان سرمدی توصیف کرده است:

در زمین حق زراعت کردنی تخم های پاک آنگه دخل نی

گر نیروید خوشه از روضات هو پس چه واسع باشد ارض الله بگو

(مولوی، ۱۳۶۸، ۴: ۱۷۹۵)

شاعر از این اصطلاح معانی زیر را اراده کرده است:

۱. باغ بهشت:

در قباب حق شدند آن دم همه در کدامین روضه رفتند آن رمه

(همان، ۱۳۶۸، ۳: ۲۲۹۱)

۲. گلزاری که برای ابراهیم نبی (ع) در آتش نمرود به امر خدای -تعالی- درست شد:

روضه اندر آتش نمرود درج دخل ها رویان شده از بذل و خرج

(همان، ۱۳۶۸، ۹: ۳۵۷۱)

رجوع کنید به: سوره‌ی انبیا، آیه‌ی ۶۸،

۳. برگرفته است از حدیث: *أَمَّا الْقَبْرِ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّارِ*. (فروزانفر ۱۳۷۰: ۱۴۰)

گورها یکسان به پیش چشم ما روضه و حفره به چشم انبیا

(مولوی، ۱۳۶۸، ۴: ۳۵۳۶)

مولوی در مثنوی، اصطلاح «مطلع مهتاب‌ها» (محل طلوع قمرها) را گفته و دوازده بهشت حقیقت را ارائه کرده است:

آن دلی کو مطلع مهتاب هاست بهر عارف فُتحت ابواب هاست

(همان، ۱۳۶۸، ۲: ۱۶۵)

ماخذ گفتار وی، سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۷۳ است.

۲-۲- طبقات و ابواب بهشت

مولوی برای بهشت، هشت باب تجسم کرده و به این ترتیب به توصیف برخی از ابواب هشت گانه‌ی بهشت پرداخته است:

هست جنت را ز رحمت هشت در یک در توبه است زان هشت ای پسر

(مولوی، ۱۳۶۸، ۴: ۲۵۰۵)

هشت جنت (هشت بهشت) عبارتند از: ۱- خلد ۲- دارالسلام ۳- دارالقرار ۴- جنت عدن ۵- جنت الماوی ۶- جنت النعیم ۷- علیین ۸- فردوس (رامپوری، ۱۸۹۰: ذیل واژه).

تا نقوش هشت جنت تافتست لوح دلشان را پذیرا یافتست

(همان، ۱۳۶۸، ۱: ۳۴۹۸)

هشت نام از بهشت که در قرآن کریم آمده و بعضی از مفسرین تصور کرده اند که بهشت موعود هشت نوع است و هر نوعی را برای گروهی خاص تعبیه کرده اند.

هشت جنت هفت دوزخ پیش من هست پیدا همچو بت پیش شمن

(همان، ۱۳۶۸، ۱: ۳۵۰۸)

دارالخلود (خلد)، سرای جاودانی و بهشت باشد:

هست در دل زندگی دارالخلود در زبانم چون نمی آید چه سود

(همان، ۱۳۶۸، ۴: ۴۸۲)

دارالسلام، سرای رستگاری، شهر بی گزندی و کنایه از بهشت. (رامپوری، ۱۸۹۰: ذیل واژه)

پس نشاندش باز پرسیدش زجا که کجا داری معاش و ملتجا؟

گفت: ای شه! هستم از دارالسلام آمده از ره در ایمن دارالسلام

(همان، ۱۳۶۸، ۵: ۱۱۳۴)

رجوع کنید به: سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۲۸ و یونس، آیه‌ی ۲۵.

آن غریب ممتحن از بیم وام در ره آمد سوی آن دارالسلام

شد سوی تبریز و کوی گلستان خفته امیدش فراز گلستان

(مولوی، ۱۳۶۸، ۶: ۳۱۰۶)

جنت الماوی، نام بهشت و نام یکی از بهشت‌های هشت گانه است. برگرفته است از سوره‌ی نجم، آیه‌ی ۱۴.

چون نخواهی من کفیلیم مر ترا جنت الماوی و دیدار خدا

(همان، ۱۳۶۸، ۶: ۳۳۴)

جنت، عالم روحانیات و عقول است. در سوره قمر آیات ۵۵ و ۵۴ خداوند آن را به متقین وعده داده است:

شوره ام را سبزه ای پیدا شود خار زارم جنت ماوا شود

(مولوی، ۱۳۶۸، ۴: ۲۵۲۱)

علیین: بالای بهشت، دیوان نیکی‌ها در آسمان هفتم، طبقه‌ی بالایی بهشت، جایی به آسمان هفتم که ارواح مومنین را بدانجا

برند، مقابل سجین، جای کروبیین در آسمان هفتم، دیوان اعمال ملائکه و صلی در آسمان هفتم. (دهخدا: ذیل واژه)

انبیا چون جنس علیین بندند سوی علیین جان ودل شدند

(همان، ۱۳۶۸، ۱: ۶۴۱)

رجوع کنید به: سوره‌ی مطففین، آیات ۱۸ تا ۲۱.

آن عدوی کز پدرتان کین کشید سوی زندانش زعلتین کشید

(مولوی، ۱۳۶۸، ۳: ۲۸۴۸)

در بیت زیر فردوس، بهشت و باغ بهشت اراده شده است:

گر بود فردوس وانهار بهشت چون فسرده‌ی یک صفت شد گشت زشت

(همان، ۱۳۶۸، ۴: ۲۳۸۳)

رجوع کنید به: سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۱۰۷ و مومنون، آیه‌ی ۱.

توبه‌ی نوح، هشت در از بهشت را به روی انسان می‌گشاید. در توبه همیشه باز است و بنده همیشه می‌تواند عذر مافات بخواهد. بنابراین سالک نباید به علت گناهان گذشته از آینده‌ی درخشان خود بهشت ناامید و مایوس گردد:

هست جنت را ز توبه هشت در یک در توبه است زان هشت ای پسر

آن همه گه باز باشد گه فراز وان در توبه نباشد جز که باز

هین! غنیمت دار در بازست زود رخت آنجا کش به کوری حسود

(مولوی، ۱۳۶۸، ۴: ۲۵۰۴)

رجوع کنید به: قرآن کریم، سوره‌ی تحریم، آیه‌ی ۸ و (مولوی، ۱۳۶۸، ۵: ۱۴۲، ۱۴۵ و ۱۴۸).

مولوی در مثنوی برای بهشت قائل به مراتب و مدارج شده و با عنوان طبقه و طبقات از آن یاد کرده است. او طبقات بهشت را چنین وصف می‌کند:

پرهیزکاران در جایگاه‌های پسندیده از بهشت و در پیشگاه مالک مقتدر خواهند بود.

مقعد صدقی که صدیقان درو جمله سرسبزند و شاد و تازه رو

(مولوی، ۱۳۶۸، ۴: ۱۷۶۹)

۲-۳- منازل و متعلقات بهشت

اقلیم آست: سرزمین پادشاهی خدای - تعالی - و از مراتب بهشت باشد که دنیا بر آن مقدم شده است.

لا جرم دنیا مقدم آمدست تا بدانی قدر اقلیم آست

(همان، ۱۳۶۸، ۵: ۶۰۰)

تسنیم حق، نه‌ریست در بهشت که بالای غرفه‌ها جاریست یا چشمه‌ای که بالای اهل جنت برآمده (صفی پور خوانساری ۱۳۹۷: ذیل واژه) بهترین شربت اهل بهشت و آن رودخانه ایست در بهشت رجوع کنید به: قرآن کریم، سوره‌ی مطففین، آیات ۲۷ و ۲۸ و نازعات، آیه‌ی ۴۰ و ۴۱.

چون رها کردی هوا از بیم حق در رسد سغراق از تسنیم حق

(مولوی، ۱۳۶۸، ۶: ۳۵۰۱)

چارچو: چهارنهر، برخی از شارحان مثنوی آورده اند که این چارچو مثل چهار نهر بهشت به فرمان پارسایان و اهل دل و کاملان است. چون در خبر آمده است که بهشتیان می توانند هر نوع دخل و تصرف که بخواهند در آن چهار نهر جاری نمایند و به هر طرف که بخواهند، جایش نمایند (گوهرین، ، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۴). مولوی گوید:

بل مکان و لامکان در حکم او همچو در حکم بهشتی چارچو

(مولوی، ۱۳۶۸، ۱: ۱۵۸۳)

رجوع کنید به: سوره‌ی محمد، آیه‌ی ۱۵ و (مولوی، ۱۳۶۸، ۳: ۳۴۶۴) و (مولوی، ۱۳۶۸، ۵: ۱۶۲۸)

چهارجوی بهشتی: یکی از آب، دوم از شیر، سوم از خمر و چهارم از غسل باشد رجوع کنید به: سوره‌ی محمد، آیه ۱۵. سدره المنتهی: درختی را گویند که در آسمان هفتم یا در اقصای بهشت قرار دارد و آن درخت کناری است که در سوره‌ی نجم، آیات ۱۴ و ۱۵ از آن یاد شده است: «عِنْدَهُ سِدْرَةٌ مِّنْتَهٰی عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَآوٰی» که علوم اولین و آخرینش به سدره المنتهی منتهی می شود و از آنجا در نمی گذرد. در اخبار شیعه آمده است که: اعمال آدمیزادگان به وسیله‌ی فرشتگان تا بدانجا برده می شود و از آن جهت نام آن را سدره المنتهی گذاشته اند (معین ۱۳۶۴، ج ۵، ص ۷۳۶).

من ز صدره منتهی بگذشته ام صد هزاران ساله زان سو رفته ام

(مولوی، ۱۳۶۸، ۲: ۱۷۸۸)

شاخ سدره: شاخه‌ی درخت کناری که در بالای آسمان هفتم است و آن را سدره المنتهی گویند و حد رسیدن جبرئیل (ع) همانجاست (رامپوری ۱۸۹۰: ذیل واژه).

از خطب بشناس شاخ سدره را گرچه هر دو سبزه باشد ای فتی

(مولوی، ۱۳۶۸، ۵: ۱۱۰۱)

مولوی از رودخانه یا چشمه‌ی ای در بهشت به نام سلسبیل یاد کرده و آورده است:

در دل سفره نگرده مستحیل مستحلیش جان کند از سلسبیل

(همان، ۱۳۶۸، ۱: ۱۴۷۵)

منبع سخن او در این بیت سوره‌ی دهر، آیه‌ی ۱۸ است: عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا.

صراط: طریق، راه راست، مقصود پل صراط است، که روز حشر، خلق باید از آن بگذرند و وارد بهشت شوند رجوع کنید به قرآن کریم. ۱/۷ و ۲/۱۴۲ و ۳/۲۱۳ و ۵۱/۳ و ۱۰۱.

صراط المستقیم، دین حقی که خدا جز آن دین از مردم نپذیرد و آن را صراط گفته اند، چون سالک را به بهشت رساند، همانطور که راه، رهرو را به مقصد رساند (دهخدا: ذیل واژه).

جذب یک راهه صراط المستقیم به ز دو راه تـردد ای کـریم

(مولوی، ۱۳۶۸، ۶: ۲۰۴)

ماخذ کلام مولوی سوره‌ی فاتحه، آیه ۶ است.

صراط: پل صراط، صراط را یک کناره به دشت قیامت و یک کناره بر آستانه‌ی بهشت، چون خلق از دشت قیامت بر صراط بگذرند، خدای -تعالی- زمین را بدل کند، هنوز خلق در بهشت نا آمده (شرح تعرف، ج ۲، ص ۱۲).

هر که در دنیا خورد تلبیس دیو وز عدو دوست رو تعظیم و ریو

در ره اسلام و بر پول صراط در سر آید همچو آن خر از خباط

(مولوی، ۱۳۶۸، ۲: ۲۵۴)

طوبی: نام درختی است در بهشت، که به هر خانه شاخی از آن باشد و میوه‌های گوناگون و خوشبو از آن حاصل آید (رامپوری ۱۸۹۰: ذیل واژه).

سایه‌ی طوبی بین و خوش بخسپ سر بنه در سایه بی سرکش بخسپ

(همان، ۱۳۶۸، ۴: ۳۳۴۵)

طوق اعطیناک (گردن بند اعطیناک) اشاره است به سوره‌ی کوثر، آیه‌ی ۱: مولوی می‌گوید:

تاج کرمناست بر فرق سرت طوق اعطیناک آویز سرت

(مولوی، ۱۳۶۸، ۵: ۳۵۷۴)

کوثر: جویی است در بهشت که از آن جمیع چشمه‌های بهشت جاری می‌گردد (صفی پور خوانساری ۱۲۹۷: ذیل واژه).

هر که را دیدی ز کوثر سرخ رو او محمد خوست با او گیر خو

(مولوی، ۱۳۶۸، ۵: ۱۲۳۵)

و:

سوی آن آتش گروهی برده دست بهر آن کوثر گروهی شاد و مست

(همان، ۱۳۶۸، ۵: ۴۲۴)

مفسرین گاهی این کلمه را به معنی «خیر کثیر و نیکی بسیار» تفسیر کرده‌اند.

کوثر، از مراتب و منازل بهشت باشد. خداوند در سوره‌ی کوثر، آیه‌ی ۱ فرماید: به درستی که ما عطا کردیم تو را کوثر.

کوثر: (مجازاً بهشت) مولوی گوید: کار کوثر این است که هر سوخته‌ای (در اثر آتش دوزخ) از وی روینده و اندوخته می‌شود.

هر که را سوزید دوزخ در رُقود من برویانم دگر بار از جسد

کار کوثر چیست که هر سوخته گزرد از وی نابت و اندوخته

(مولوی، ۱۳۶۸، ۵: ۴۱۶۸)

۴-۲- بهشتیان

اصحاب جنت: یاران بهشت باشند. مولوی گوید:

بیشتر اصحاب جنت ابله‌نند تا ز شر فیلسوفی می‌ره‌نند

(همان، ۱۳۶۸، ۵: ۲۳۷)

اصحاب شمال: یاران جانب چپ باشند رجوع کنید به: سوره‌ی واقعه، آیه‌ی ۴۲-۴۰.

وا نم‌ایم راز رس‌تاخیز را نقد را و نقد قلب آمیز را

دست‌ها ببریده اصحاب شمال وا نم‌ایم رنگ کفر و رنگ آل

(مولوی، ۱۳۶۸، ۱: ۳۵۳۲)

اصحاب صدر: یاران بالا و مقدم و دانندگان علوم الهی باشند.

کودک دو ماهه همچون ماه بدر درس بالغ گفته چون اصحاب صدر

(مولوی، ۱۳۶۸، ۵: ۳۲۳۳)

افلاکیان: فرشتگان و ملایک باشند که در بهشت برین زندگی می‌کنند.

پاکشان کرد از مزاج خاکیان بگذرانید از تک افلاکیان

(همان، ۱۳۶۸، ۲: ۹۰۷)

حور: زنان بهشتی باشند. در ادبیات عرفانی آن را رمزی از صفات حسنه دانسته‌اند. مولوی گوید:

پایه‌های پر عنا از راه دین بر کنار و دست حوران خال‌دین

حوریان گشته مغمز مهربان کز سفر باز آمدند این صوفیان

(همان، ۱۳۶۸، ۵: ۴۱۸۵)

رجوع کنید به: سوره‌ی طور، آیه‌ی ۲۰، الرحمن، آیه‌ی ۷۳ و الواقعة، آیه‌ی ۲۲.

شاعر به پشتوانه‌ی سوره‌ی الرحمن، آیه‌ی ۷۲ از خیمه‌ی حوران بهشتی یاد کرده است:

قاصرات الطرف باشد ذوق جان جز به خصم خود بنماید نشان

قاصرات الطّرف آمد آن مُدام وین حجاب ظرف ها همچون خیام

(مولوی، ۱۳۶۸، ۵: ۳۲۹۲)

وی طاووس علیّین را پرنده‌ی باغ بهشت می‌داند و از آن مجازاً عالمان ظاهری را اراده کرده که هنوز به کمال نرسیده اند.

آن شغالی رفت اندر خم رنگ اندر آن خم کرد یک ساعت درنگ

پس بر آمد پوستش رنگین شده که منم طاووس علیّین شده

(همان، ۱۳۶۸، ۳: ۷۲۲)

۲-۵- ویژگیهای بهشت

مولانا با شیوه‌های خاص خود در مثنوی و با بهره‌مندی از آیات و احادیث و تمثیل به بهشت و جهنم تجسمی عینی‌گونه می‌بخشد و معتقد است که: جنّت، از مکروهات (رنج‌ها و سختی‌ها) خالی است.

زانکه جنّت از مکاره رسته است رحم قسم عاجزی بشکسته است

(همان، ۱۳۶۸، ۴: ۱۸۵۷)

و رجوع کنید به: (مولوی، ۱۳۶۸، ۵: ۴۰۳۰)

ماخذ کلام مولوی حدیث زیر است: حُفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَ حُفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ.

(گوهرین، ۱۳۹۰، ۸: ۴۲۳)

مولوی براین عقیده است که بهشتیان وقتی که از آتش دوزخ گذر می‌کنند، آتش بر آنان خاموش و سرد می‌شود:

پس ملک گوید که آن روضه‌ی خضر که فلان جا دیده‌اید اندر گذر

دوزخ آن بود و سیاستگاه سخت بر شما شد باغ و بستان و درخت

(مولوی، ۱۳۶۸، ۱: ۲۵۵۸)

و:

هر کجا آب روان سبزه بود هر کجا اشکی روان رحمت شود

باش چون دولا ب نالان چشم تر تا ز صحن جانن بر روید خضر

(همان، ۱۳۶۸، ۱: ۸۲۰)

شاعر عقیده دارد که: دنیا زندان مومن و بهشت کافر است. رجوع کنید به: (مولوی، ۱۳۶۸، ۱: ۹۸۱)

با عوام این جمله بسته و مرده ای زین عجب تر من ندیدم پرده ای

گورها یکسان به پیش چشم ما روضه و حفره به چشم انبیا

(مولوی، ۱۳۶۸، ۴: ۳۵۳۵)

مولوی با اشاره به "قصه‌ی تقاضای حواریون عیسی از او و تقاضای آن حضرت از خداوند جهت سفره و غذا از بهشت" آورده است:

باز عیسی چون شفاعت کرد حق خوان فرستاد و غنیمت بر طبق

باز گستاخان ادب بگذاشتند چون گدایان زآله‌ها برداشتند

(همان، ۱۳۶۸، ۱: ۸۳)

رجوع کنید به: سوره‌ی مایده، آیات ۱۱۲ تا ۱۱۵ و مولوی، ۱۳۶۸، ۶: ۱۳۰۶.

پس از رانده شدن آدم و حوا از بهشت، آن دو بصورت عذرخواهی «ربنا ظلمنا» به زبان جاری ساختند.

کافران کارند در نعمت جفا باز در دوزخ نداشان رتّنا

(همان، ۱۳۶۸، ۳: ۲۹۸۲)

رجوع کنید به: سوره‌ی مومنون، آیات ۱۰۶ تا ۱۰۷ و اعراف، آیه‌ی ۲۲.

از پدر آموز ای روشن جبین ربنا گفت و ظلمنا پیش ازین

نه بهانه کرد و نه تزویر ساخت نه لَوای مکرو حیلت بر فراشت

(مولوی، ۱۳۶۸، ۴: ۱۳۸۹)

سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳۴، به آفرینش آدم و عصیان او از امر حق - تعالی - اشاره دارد، که مورد خشم خداوند قرار گرفت و از بهشت رانده شده و به زمین آمده است. مولوی در این باره گوید:

چون به امر إهبطوا بندی شدند جنس خشم و حرص و خرسندی شدند

(مولوی، ۱۳۶۸، ۱: ۹۲۶)

و:

چون عتاب إهبطوا انگيختند همچو هاروتش نگون آویختند

(همان، ۱۳۶۸، ۵: ۳۶۱۹)

و:

از سوی عرشی که بودم مریط او شهوت ما در فگندم که اهبطوا

(همان، ۱۳۶۸، ۶: ۲۷۹۶)

با استناد به سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۲۶، شیطان، مادر و بابای ما را فریب داد و از بهشت بیرون کرد. مولوی در تایید آن آورده است:

مادر و بابای ما را آن حسود تاج و پیرایه به چالاکی ربود

(مولوی، ۱۳۶۸، ۳: ۲۸۵۲)

و:

جان بابا گویدت ابلیس هین! تا به دم بفریبت دیو لعین

این چنین تلبیس با بابات کرد آدمی را این سیه رخ مات کرد

(همان، ۱۳۶۸، ۲: ۱۲۸)

ما محبّ جان و روح افزای تو ساجدان مخلص بابای تو

(همان، ۱۳۶۸، ۵: ۲۹۹۵)

شاعر می‌گوید: یزدان بندگان خود را از بهشت به این جهان آورد، تا دوزخیان را به آنان نشان دهد:
از بهشت آورد یزدان بندگان تا نمایدشان سقر پروردگان

(همان، ۱۳۶۸، ۱: ۲۵۶۹)

او می‌فرماید: سلطان البشر (رسول اکرم) فرموده است: اکثر اهل الجنّة البله.

اکثر اهل الجنة البله ای پدر بهر این گفتست سلطان البشر

(مولوی، ۱۳۶۸، ۴: ۱۴۲۰)

منبع سخن او حدیث فوق است (رجوع کنید به احیاء العلوم الدین، ج ۴، ص ۱۳۶) یا (گوهرین، ۱۳۹۰، ۵: ۳۳۳).

گفت پیغمبر که جنت از اله گر همی خواهی ز کس چیزی خواه

چون نخواهی من کفیلیم مر تو را جنته الماوی و دیدار خدا

(مولوی، ۱۳۶۸، ۶: ۳۳۴)

ماخذ کلام مولوی در کلام فوق این خبر است: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَنْ يَتَكَفَّلُ لِي بِوَاحِدَةٍ وَ اتَّكَفَّلُ لَهُ بِالْجَنَّةِ. (گوهرین، ۱۳۹۰، ۷، ۳۰۰)

۲-۶- نعمت های بهشت

ملای روم برای بهشت، نعمت های مادی و معنوی تجسم کرده، او از نعمت های بهشت به شرح زیر یاد کرده است:
آب طهور (آب پاک کننده): از نعمت های بهشتی خداوند جهت طهارت بندگان است:
تو بزنی یا ربنا آب طهور تا شود این نار عالم جمله نور

(همان، ۱۳۶۸، ۱: ۱۳۳۴)

ماخذ این بیت مولانا آیهی: وَ انزلنا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا است: (سوره فرقان، آیهی ۵۰)
جام طهور (شراب طهور): از دیگر نعمت های بهشت خداوند برای عاشقان طریق اوست:
بهر مخمور خدا جام طهور بهر این مرغان کور این آب شور

(همان، ۱۳۶۸، ۵: ۲۵۹۵)

ماخذ این بیت مولانا سورهی دهر، آیهی ۲۱ است.
حیات طیبه: از دیگر نعمت های خداوند در بهشت است، که به انسانها وعده داده شده است:
او وظیفه داد و تو عمر و حیات و عده اش زر وعدهی تو طیبیات

(مولوی، ۱۳۶۸، ۶: ۳۱۲۹)

ماخذ این بیت مولانا سورهی مبارکهی نحل، آیهی ۹۹ است.
طیبیات (زنان پاک و پارسا): از دیگر نعمت های خداوند در بهشت است که به مردان پاک وعده داده شده است:
طیبیات از بهر کهه؟ للطیبین یار را بر کش برنجان و ببین

(مولوی، ۱۳۶۸، ۱: ۱۴۹۵)

ماخذ مولانا در این بیت سورهی نور، آیهی ۲۶ است.
طیور الصافات (پرندهگان بال گشاده): از دیگر نعمت های خداوند در بهشت است.
چون ملالم گیرد از سفلی صفات بر پرم همچون طیور الصافات

(مولوی، ۱۳۶۸، ۲: ۳۵۶۳)

ماخذ مولوی در این بیت سورهی الملک، آیهی ۱۹ است.
جام رحیق: اهل بهشت از جام رحیق (شراب صاف و خالص) به عنوا پاداش عمل خود بهره خواهند یافت.
من ازیشان خیره ایشان هم ز من از بهاری خار ایشان شد سمن

پیششان بردم بسی جام رحیق سنگ شد آبش به پیش این فریق

(مولوی، ۱۳۶۸، ۳: ۱۱۰)

رجوع کنید به: سوره‌ی مطفقین، آیه‌ی ۲۵.

عاشق از خود چون غذا یابد رحیق عقل آنجا گم بماند بی رفیق

(مولوی، ۱۳۶۸، ۱: ۱۹۸۱)

گندم: درخت زندگی است. درختی که آدم به فریب شیطان از آن خورد و از بهشت رانده شد.

در دلش تاویل چون ترجیح یافت طبع در حیرت سوی گندم شتافت

(همان، ۱۳۶۸، ۱: ۱۳۵۱)

و:

گندمی خورشید آدم را کسوف چون ذنب شعشاع بدری را خسوف

(همان، ۱۳۶۸، ۱: ۱۳۵۱)

رایحه‌ی جنت: بوی خوش بهشت باشد که بهشتیان آزاده به پاداش نیکی هایشان استشمام کنند:

رایحه‌ی جنت ز بینی یافت حر رایحه‌ی جنت کی آید از دُبر

(مولوی، ۱۳۶۸، ۴: ۲۲۲۴)

سید صادق گوهرین، گوید: مستحب است که در وضو هنگام استنشاق گفته شود. «اللَّهُمَّ ارْحِنِي رَائِحَةَ الْجَنَّةِ وَ ارْزُقْنِي مِنْ نَعِيمِهَا وَ لَا تُرْحِنِي رَائِحَةَ النَّارِ» (گوهرین، ، ۱۳۹۰، ۵: ۲۱)

۲-۷- صفات بهشت و بهشتی

شاعر اوضاع بهشت و بهشتیان را این گونه می‌بیند: مولوی با استناد به سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۱۲ می‌فرماید: خداوند جان و اموال را از گروندگان خرید و به جایش بهشت را به آنان داده است:

مال و تن برفند ریزان فنا حق خریدارش که الله اشتری

(مولوی، ۱۳۶۸، ۳: ۱۴۱۵)

مولوی گوید: احمد (ص) در دنیا دوزخ و بهشت را مو به مو دیده بود، چون پرده‌ی غفلت را بر دریده بود:

آن ز پایان دید احمد بود کو دید دوزخ را همین جا مو به مو

دید عرش و کرسی و جنات را تا دریده پُرده‌ی غفلات را

(همان، ۱۳۶۸، ۶: ۱۳۵۸)

ماخذ گفتار مولوی حدیث زیر است: «ما رأیت فی الخیر والشرّ کالیوم أنّه صورت الجنّة والنارِ رایتَهما دونَ الحائطِ» (گوهرین، ، ۱۳۹۰، ۷: ۲۸)

مولانا شیعه‌ی علی (ع) را میزان روز قیامت و تقسیم کننده‌ی بهشت و دوزخ می‌داند و احادیث بسیاری از قول پیامبر بر این موضوع دلالت دارد. رجوع کنید به: ینابیع الموده، ص ۸۳.

تو ترازوی احد خو بوده ای بل زبان‌هی هر ترازو بوده ای

(مولوی، ۱۳۶۸، ۱: ۳۹۸۲)

شاعر عقیده دارد که بهشت زیر پای مادران است :

با تو او چونست هشتم من چنان زیر پای مادران باشد جنان

(همان، ۱۳۶۸، ۵: ۸۸۴)

بیت ترجمه ای از حدیث زیر است: «الجنّة تحت اقدام الأمّهات» (گوهرین، ، ۱۳۹۰، ۵: ۲۰۶).

مولوی عقیده دارد، سخاوت و جوانمردی شاخی از سرو بهشت است :

این سخا شاخیسست از سرو بهشت وای او کز کف چنین شاخی بهشت

(مولوی، ۱۳۶۸، ۲: ۱۲۷۳)

منبع سخن او برگرفته از حدیث زیر است: «السّخاءُ شجرةٌ من أشجار الجنّة اعصانها مُتدلّیات فی الدّنیا فَمَن أخذَ الغُصنِ منها فادّةٌ ذلک الغُصنِ الی الجنّة» (گوهرین، ، ۱۳۹۰، ۵: ۲۶۴).

ملای روم می‌گوید: شاخ سخاوت و بخشندگی، خوب کیشان را به اصل خویش بالا می‌کشد :

تا برد شاخ سخا ای خوب کیش مر تو را بالا کشان تا اصل خویش

(مولوی، ۱۳۶۸، ۲: ۱۲۷۵)

مولوی بر اساس سوره‌ی قمر، آیات ۵۴ و ۵۵ قرآن کریم عقیده دارد که: پرهیزکاران در بهشت‌ها و انبساط اند در مجلس (حلقه ای) پسندیده، نزد پادشاهی توانا.

گفت: رویت را کجا بینیم ما؟ گفت: اندر حلقه‌ی خاص خدا

حلقه‌ی خاصش به تو پیوسته است گر نظر بالا کنی نه سوی پست

(همان، ۱۳۶۸، ۳: ۳۵۳۰)

عرش خداوند را حاملانی است، که پیوسته به تسبیح و تحلیل و طلب مغفرت برای کسانی که به وحدانیت او ایمان آورده اند، مشغولند.

حامل عرش این چهارند و تو شاه بهترین هر چهاری ز انتباه
روز محشر هشت بینی حاملانش هم تو باشی افضل هشت آن زمانش

(همان، ۱۳۶۸، ۵: ۱۵۷۲)

ماخذ کلام مولوی سوره‌ی مومن، آیه‌ی ۷ و حاقه، آیه‌ی ۱۷ است.

مولوی با استناد به سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۶۴ بهشت را موجودی زنده می‌داند، که در و دیوار آن جاندار است و چنین بهشتی جز اعمال نیک آدمی نخواهد بود:

حق همی گوید که دیوار بهشت نیست چون دیوارها بی جان و زشت
چون در و دیوار تن با آگهیست زنده باشد خانه چون شاهنشهیست
هم درخت و میوه هم آب زلال با بهشتی در حدیث و در مقال
زانکه جنت را نه ز آلت بسته اند بلکه از اعمال و نیت بسته اند

(مولوی، ۱۳۶۸، ۴: ۴۷۲)

پس بهشت بنایی است جاندار، از اعمال پسندیده و طاعات بشری که صوفیان از آن به بهشت دل تعبیر کنند. بنابراین، به زعم مولانا، بهشت واقعی اعمال نیک و اخلاق پسندیده‌ی آدمیان است:

این بنا ز آب و گل مرده بدست و آن بنا از طاعت زنده شدست
این به اصل خویش ماند پر خلل وان به اصل خود که علمست و عمل
هم سریر و قصر و هم تاج و ثیاب با بهشتی در سوال و در جواب
فرش بی فرش پیچیده شود خانه بی مکناس روپیده شود
هست در دل زندگی دارالخلود در زبانم چون نمی آید چه سود

(همان، ۱۳۶۸، ۴: ۴۷۶)

اخلاق پسندیده و سجایای حمیده وقتی در سالک پیدا خواهد شد، که از اوامر و منهیات الهی، که بوسیله‌ی انبیاء و اولیاء ابلاغ شده است، پیروی نماید:

چون سجودی یا رکوعی مرد کِشت	شد در آن عالم سجود او بهشت
چونکه پرتید از دهانش حمد حق	مرغ جنت ساختش ربّ الفلق
چون ز دستت رست ایشار و زکات	گشت این دست آن طرف نخل و نبات

(همان، ۱۳۶۸، ۳: ۴۳۵۷)

مولانا گوید: رسول اکرم (ص) عدم سوال و خواهش را شرط بهشت دانسته است و رسیدن به آن مرتبه ممکن نیست، مگر با توکل کامل به حق و اعتقاد راسخ به تاثیر اراده‌ی او در سراسر وجود و همه‌ی عالم هستی و این مرتبه سالک را دست نمی‌دهد، مگر با مجاهدت بسیار و ترک همه آرزوها و رسیدن به معیارهای واقعی اخلاق پسندیده:

گفت پیغمبر که جنت از اله	گر همی خواهی ز کس چیزی مخواه
چون نخواهی من کفیلیم مر ترا	جنت الماوی و دیدار خدا
آنکه از دادش نیاید هیچ بد	داند و بی خواهشی خود می‌دهد
ور به امر حق بخواهی آن رواست	آن چنان خواهش طریق انبیاست

(همان، ۱۳۶۸، ۶: ۳۳۳)

مولانا مانند سایر صوفیان تعبیراتی خاص برای جوهای بهشت قایل شده است. جوی آب را صبر و جوی شیر را مهر و وداد و دوستی و همزیستی با خلق و جوی انگبین را ذوق طاعت و بجا آوردن اعمال و جوی خمر را ذوق و شوق و مستی سالک دانسته است.

آب صبرت جوی آب خلد شد	جوی شیر خلد مهرتست وود
ذوق طاعت گشت جوی انگبین	مستی و شوق تو جوی خمر بین
این سبب ها چون به فرمان تو بود	چار جو هم مر تو را فرمان نمود

(همان، ۱۳۶۸، ۳: ۳۴۶۱)

او صبر و شکیبایی را محو کننده‌ی کینه و حقد و حسد دانسته، که نتیجه‌ی آن شیرین شدن تلخی‌ها و ناکامی‌های زندگی است. نتیجه‌ی پیدا شدن ذوق طاعت در سالک که از آن به صورت «جوی شیر» نام برده شده است، پرورش عقل و مدرکات سالک است و نتیجه‌ی جاری شدن «جوی خمر» در باطن سالک طریقت، یافتن سرمستی و شوق و ذوق بی‌نهایتی است، که سپردن راه بی‌زینهار عشق را بر وی آسان می‌کند و اگر سالک دارای این چهار خصلت پسندیده شود و از نتایج آن برخوردار گردد، در واقع چهار جوی بهشتی را زیر فرمان خود آورده است:

بو که از تائیر جوی انگبین	شهد گردد در تنم این زهر کین
یا ز عکس جوی آن پاکیزه شیر	پرورش یابد دمی عقل اسیر
یا بود کز عکس آن جوه‌ای خمر	مست گردم، بو بَرَم از ذوق امر
یا بود کز لطف آن جوه‌ای آب	تازگی یابد تن شوره خراب
شوره ام را سبزه ای پیدا شود	خار زارم جنت ماوا شود
بو که از عکس بهشت چاره جو	جان شود از یاری حق یار جو

(همان، ۱۳۶۸، ۴: ۲۵۱۷)

نمونه‌ی این چهار چشمه‌ی بهشتی را در همین عالم مادی، با همه‌ی آلودگی‌هایش، می‌توان یافت. مثلاً «جوی شیر» را می‌توان کنایه از پرورش اطفال و کودکان دانست و «جوی خمر» را به دفع غم و غصه‌ها و اندیشه‌های ناروا تعبیر نمود و «انگبین و غسل» را کنایه از دفع آلام و درمان امراض تصور کرد. و در «جوی آب» چه بسا زرع و کشت‌ها و باغ و بستانها احداث توان کرد و حضرت و سرسبزی فراوان بوجود آورد:

عرش معدن گاه داد و معدلت	چارجو در زیر او پر مغفرت
جوی شیر و جوی شهد جاودان	جوی خمر و دجله‌ی آب روان
بس ز عرش اندر بهشتستان رود	در جهان هم چیزگی ظاهر شود
گر چه آلودست اینجا آن چهار	از چه از زهر فنا و ناگوار
جرعه ای بر خاک تیره ریختند	ز آن چهار و فتنه‌ها انگیختند

تا بجوید اصل آن را این خسان	خود بر این قانع شدند این ناکسان
شیر داد و پرورش اطفال را	چشمه کرده، سینه‌ی هر زال را
خمر دفع غصه و اندیشه را	چشمه کرده از عنب در اجترا
انگبین داروی تن رنجور را	چشمه کرده باطن زنبور را
آب دادی علم اصل و فرع را	از برای طهر و بهر کرع را
تا ازینها پی بری سوی اصول	تو بر این قانع شدی ای بوالفضول

(همان، ۱۳۶۸، ۵: ۱۶۲۸)

در مثنوی مانند سایر آثار اهل طریقت به دو نوع بهشت عاقلان و بهشت عاشقان اشارت شده است. اما عاشق را نه ترس از جهنم است و نه پروای بهشت، چه ترس و امید و خوف و رجا از خواص و اثرات عقل است. سوزش عشق چنان نیرومند است که دوزخ را به فریاد آورد و التهاب درمان ناپذیر محبت عاشق تا حدی است که بهشت او را گوید: «زودتر از من گذر کن، که لهیب سوز تو، هستی مرا خواهد سوخت و بازار مرا کساد خواهد کرد (شرح تعرف، ج ۲، ص ۱۷۷)». پس عاشقانی که از بهشت دل گذشته و به بهشت لقا پیوسته اند، نه از لهیب جهنم باکی دارند و نه به نعمت های بهشت التفاتی:

ز آتش عاشق ازین روی ای صفی	می شود دوزخ ضعیف و منطفی
گویدش بگذر سبک ای محتشم!	ور نه زاتش های تو مُرد آتشم
گویدش جنت گذر کن همچو باد	ور نه گردد هر چه من دارم کساد
که تو صاحب خرمی من خوشه چین	من بتی ام تو ولایت های چین
هست لرزان زو جحیم و هم جنان	نه مراین را نه مر آن را زو امان

(مولوی، ۱۳۶۸، ۶: ۴۶۰۸)

نتیجه‌گیری

مولوی بهشت و دوزخ را دو حالت از احوال آدمی می‌داند و گوید: «اخلاق نیک، بهشت است و اخلاق بد، دوزخ» و نمودار این بهشت و دوزخ را وجود آدمی می‌داند و گوید: «هر لذت و راحت که فردا در بهشت خواهد بود، نمودار آن امروز در آدمی هست و هر رنج و راحت که فردا در دوزخ خواهد بود، نمودار آن امروز در آدمی هست».

او معتقد است: نفس ناطقه استعداد موصوف شدن به اوصاف حمیده را دارد، تا به کمال رسد، هر چه رذایل از او دور شود، از دوزخ دور شده و هر چه به عالم نفوس و عقول نزدیک تر شود، به بهشت نزدیک شده است، اگر حواس پنج‌گانه‌ی آدمی و خیال و وهم او پیرو عقل گردد و از او فرمان برد، به بهشت رسیده است و اگر پیرو نفس اماره شود، خود را به دوزخ رسانیده است.

وی نسبت به ترقی و عروج سالک در این عالم نفوس و عقول به چهار بهشت قایل شده است: اولی راجت الافعال نامند، که بهشت شریعت است. دوم را جنت وراثت نامیده اند، که نتیجه‌ی اخلاق حمیده است. سوم را جنت صفات خوانند، که محل تجلیات اسماء و صفات الهی است. چهارم را جنت ذات یا بهشت لقا گویند، که سالک به مشاهده‌ی جمال الهی نایل می‌شود.

مولوی مانند اغلب صوفیان به دو نوع بهشت عقیده دارد، که از آن به بهشت عوام و بهشت خواص یا بهشت عاقلان و بهشت عاشقان تعبیر می‌کند. دسته‌ی اول، به مشتاق حور و غلمان و شراباً طهوراً و دسته‌ی دوم، بهشت واقعی را خدا می‌دانند که از طریق دل عارف و با قدم عشق می‌توان بدان رسید. برای بهشت به زبان شریعت نیز تعبیراتی دارد: مثلاً از نظر او هشت بهشت عبارتست از: اول، بهشت امکان: که در آن آدم از آسمان عدم به عرصه‌ی وجود آمد. دوم، بهشت وجود که عالم مفردات است. سوم، بهشت مزاج، که عالم ترکیب است و آن را بهشت اطفال و ابلهان نامند. چهارم، عالم عقل، که آدمی در آن بد و خوب را تشخیص می‌دهد. پنجم، بهشت خلق، که سالک اخلاق حسنه را عادت می‌کند. ششم، بهشت علم، هفتم، بهشت نورالله. و هشتم، بهشت لقا، که سالک در آن به عین الیقین می‌رسد و نهم، بهشت انبیا و اولیا. مولانا برای چهار جوی بهشت نیز تعبیری دارد و گوید: غرض از جوی آب در بهشت، جوی حیات است برای عامه و غرض از جوی شیر، علوم عامه است و مقصود از جوی عسل، علوم خاص است برای خواص و غرض از جوی خمر، علوم خاص الخاص است برای کاملان و درخت طوبی را به درخت عقل تعبیر کرده است و حوریان بهشتی را اسرار و مکونات علوم می‌داند، که بر دنیا و اولیای الهی کشف شده است.

مولوی سرانجام با استناد به سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۶۴، بهشت را موجودی زنده می‌بیند، که در و دیوار آن دارای روح و جان است و چنین بهشتی جز اعمال نیک و پسندیده‌ی آدمی نخواهد بود که صوفیان از آن به بهشت دل تعبیر می‌کنند.

فهرست منابع

الف) کتاب‌ها

۱. قرآن مجید.
۲. بها ولد، (۱۳۳۸) معارف، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، ۲ جلدی، تهران: وزارت فرهنگ
۳. خواجه کلان، شیخ سلیمان، (1301) ینابیع الموده، اسلامبول: مطبوعه اختر
۴. جبران مسعود، (۱۹۹۲). الرائد معجم لغوی عصری رتبت مفرداته وفقاً لحروفها الاولى. دارالعلمه للملايين. بیروت.

لبنان ۶۷۷

۵. دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۷) لغت نامه، ۱۵ جلدی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۶. رامپوری، محمد، (۱۸۹۰ م) غیاث اللغات، لکهنو
۷. سلطان ولد، (۱۳۷۶) ولدنامه، تصحیح جلال الدین همایی، قم: هما.
۸. صفی پوری خوانساری، عبدالرحیم بن عبدالکریم، (۱۲۹۷) منتهی الارب فی لغات العرب، ۴ جلدی، تهران.
۹. فروزانفر، بدیع الزمان، (۱۳۷۰) احادیث مثنوی، تهران: امیرکبیر.
۱۰. گوهرین، صادق، (۱۳۹۰) فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی، ۹ جلدی، تهران: کتابفروشی زوآر
۱۱. لبنانی، سعید، (۱۸۸۹ م) اقرب الموارد فی فصیح العربیه و الشوارد، سه جلدی، بیروت: مطبعه یسوعیه.
۱۲. مالملی، امیدوار، (۱۳۸۶). منظومه ولدنامه در سایه مثنوی مولوی، اهواز؛ کردگار
۱۳. معین، محمد، (۱۳۶۴) فرهنگ فارسی، ۶ جلدی، تهران: امیرکبیر.
۱۴. مولوی، جلال الدین محمد، (۱۳۶۸) مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، ۶ جلدی، تهران: مولی.
۱۵. نیشابوری، عطار، (۱۳۸۰) منطق الطیر، تصحیح صادق گوهرین، تهران: علمی و فرهنگی.

ب) مقالات:

۱. احمدی، احمد. (۱۳۷۵). جلوه های بهشت و دوزخ در شعر و ادب فارسی، مجله شکوه. شماره ۵۰، از صفحه ۱۷۶ تا ۱۹۲
۲. مالملی، امیدوار. (۱۳۸۵). ولدنامه در سایه مثنوی معنوی، مجله زبان و ادبیات فارسی، شماره سوم. از صفحه ۶۵ تا ۱۰۴

ج) پایان نامه ها:

۱. روستاییان، منوچهر. (۱۳۹۲). بهشت و دوزخ در شعر شاعران فارسی تا جامی. پایان نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه تهران.
۲. غریبی، زهره. (۱۳۸۱). توصیف بهشت و تجلیات آن در شعر فارسی تا قرن هشتم هجری. پایان نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه اصفهان.
۳. محمودی فرد، زهره. (۱۳۸۱). بهشت و دوزخ در مثنوی معنوی. پایان نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه آزاد فیروز آباد.
۴. محمودی آبادی، سعیده. (۱۳۹۶). بازتاب بهشت و جهنم در متون مثنوی عرفانی از آغاز تا پایان قرن هشتم عرفانی، پایان نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه ارومیه.

A Study of Rumi's Attitude to The Characteristics of Paradise in Mathnavi's Book

Fatemeh Beit Sayyah

Master of Persian Language and Literature, Secondary School Manager of Hamidieh

Abstract

Man with the power of reason and thought, from the beginning of creation, always seeks to achieve his cyst, his origin and his destination. Paradise, the desired perfection and ultimate wish of all believers and theologians, is repeatedly promised in heavenly Word and hence continuously seeks it with self-purification and inner purification. Since the arrival of Islam in Iran, Persian literature has been influenced by the manifestations of the Qur'an, hadith, and religious truths. Paradise, which is among these manifestations, is one of the elements that has created a wide platform for illustration in Persian literature. Rumi, the great Poet and Mystic of Iran who started his mathnavi by remembering its early origin and yearning for its return, has various references to Paradise and its belongings under various pretexts. This article aims to explore the spiritual mathnavi of Sharif and research rumi's mystical literary teachings and perspectives in the shadow of Paradise concepts. The achievement of the research shows that Rumi's desired paradise is the good deeds of man, from which Sufis interpret it as paradise of the heart.

Keywords: Man, Heaven, Mathnawi, Spirituality, Mysticism Education
